27. 11. 1394

# خلاصه بحث

در جلسه گذشته بیان شد؛ مرحوم شیخ اختصاص حدیث رفع به رفع مؤاخذه را استظهار کردند. سپس ایشان با نقل صحیحه بزنطی که برای رفع الزام به حلف به طلاق و عتاق و صدقه به حدیث رفع تمسک شده است، قائل به عموم آثار شده اما این احتمال را مطرح می کنند، که تنها در سه فقره بیان شده در این صحیحه یعنی اکراه، عدم الاطاقه و خطا عموم آثار منفی بوده و در سایر فقرات و از آن جمله ما لا یعلمون، تنها مؤاخذه مرفوع باشد. ایشان در انتها با امر به تأمل بحث را به اتمام رسانده اند. درحاشیه درر از مرحوم حاج شیخ نقل شده است که چون حلف به طلاق و عتاق ذاتا حرام است، صحیحه تنها در مقام پرسش از حرمت تکلیفی بوده و روشن نیست ناظر به رفع آثار حلف باشد.

در این جلسه روایاتی را ظهور در حرمت تکلیفی حلف به طلاق دارد، بیان و بررسی می کنیم.

# حرمت ذاتی حلف به طلاق

می توان از روایاتی حرمت ذاتی حلف به طلاق را استظهار کرد که به برخی از آن ها اشاره می شود.

## روایت صفوان جمال

در روایتی نسبتا طولانی، منصور امام صادق ع را متهم به جمع آوری سلاح برای نبرد با خود می کند و حضرت ع این اتهام را رد می فرماید. منصور از پاسخ حضرت ع راضی نشده و اصرار به حلف حضرت ع به طلاق و عتاق دارند. حضرت ع در پاسخ درخواست منصور برای حلف به طلاق و عتاق، این حلف را حلف به انداد غیر خدا می داند. فَقَالَ لَسْتُ أَرْضَى مِنْكَ إِلَّا بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ الْهَدْيِ وَ الْمَشْيِ فَقَالَ أَ بِالْأَنْدَادِ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَأْمُرُنِي أَنْ أَحْلِفَ إِنَّهُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْ‏ءٍ[[1]](#footnote-1)

## روایت زراره

در نوادر حسین بن سعید، چند روایت به همین مضمون نقل شده که به آن ها اشاره می شود. در روایت رقم 152 این روایت وارد شده است. الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ وَ فَضَالَةُ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع نَمُرُّ بِالْمَالِ عَلَى الْعُشَّارِ فَيَطْلُبُونَ مِنَّا أَنْ نَحْلِفَ لَهُمْ وَ يُخَلُّونَ سَبِيلَنَا وَ لَا يَرْضَوْنَ مِنَّا إِلَّا بِذَلِكَ قَالَ فَمَا حَلَفْتَ لَهُمْ فَهُوَ أَحَلُ‏ مِنَ‏ التَّمْرِ وَ الزُّبْدِ.[[2]](#footnote-2) در رقم بعد، روایت دیگری از زراره نقل شده که از آن حرمت حلف به طلاق قابل استظهار است. وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ إِنَّا نَمُرُّ بِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَسْتَحْلِفُونَّا عَلَى أَمَوَالِنَا وَ لَقَدْ أَدَّيْنَا زَكَاتَهَا فَقَالَ يَا زُرَارَةُ إِذَا خِفْتَ فَاحْلِفْ لَهُمْ بِمَا شَاءُوا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِطَلَاقٍ وَ عَتَاقٍ قَالَ بِمَا شَاءُوا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ‏ تَنْزِلُ بِهِ‏.[[3]](#footnote-3)

در این روایت، زراره از این پرسش می کند که با وجود این که ما زکات خود را خدمت امام ع تحویل داده اند، عاملان زکات دربار خلیفه آن ها را مجبور به حلف می کنند که این حلف ظاهرا برای نفی اصل استحقاق زکات می باشد. حضرت ع در پاسخ به زراره می فرمایند: به هر چه خواستند قسم بخورید. زراره می گوید: حتی حلف به طلاق و عتاق؟ که بازهم حضرت ع می فرماید: قسم بخور و علت آن را تقیه بیان می کنند. اگر نفس حلف به طلاق و عتاق حرام نبود، برای اثبات جواز چه نیازی به تمسک به تقیه و ضرورت وجود داشت؟

## روایت سماعه

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ ع‏ إِذَا حَلَفَ الرَّجُلُ بِاللَّهِ تَقِيَّةً لَمْ يَضُرَّهُ وَ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ أَيْضاً لَا يَضُرُّهُ إِذَا هُوَ أُكْرِهَ وَ اضْطُرَّ إِلَيْهِ وَ قَالَ ع لَيْسَ شَيْ‏ءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْه‏[[4]](#footnote-4)

هر چند لا یضره در نظر بدوی اعم بوده و می تواند از آن احکام وضعی اراده شده باشد اما به قرینه ذیل که حضرت ع می فرماید: لَيْسَ شَيْ‏ءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْه‏ ظاهرا برای نفی حرمت تکلیفی می باشد و این در حقیقت کبرایی برای تطبیق این صغری و اثبات حلیت آن می باشد.

البته این امکان وجود دارد که حرمت حلف به طلاق به خاطر خصوصیتی در خود حلف به طلاق نباشد. این امر بدین خاطر است که در این روایت حلف به طلاق از روی اکراه در کنار حلف بالله از روی اکراه قرار گرفته و از هر دو ضرر نفی شده است. ضرر موجود در حلف بالله، کذب بودن آن است و ذاتا چنین حلفی حرام نیست. در حلف به طلاق نیز امکان دارد - مانند حلف بالله- تنها از ناحیه کذب بودن حرمت داشته و هیچ خصوصتی در حلف به طلاق وجود نداشته باشد. این احتمال در روایت زراره نیز وجود داشته و تنها روایتی که صراحت در حرمت ذاتی حلف به طلاق از ناحیه حلف به طلاق بودن دارد نه از ناحیه کذب بودن، روایت صفوان جمال است. در آن روایت حلف به طلاق یکی از افراد شرک دانسته شده است.

## روایت ابی بصیر

عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ النَّاشِرِيُّ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَعْجَبَتْهُ‏ جَارِيَةُ عَمَّتِهِ‏ فَخَافَ الْإِثْمَ وَ خَافَ أَنْ يُصِيبَهَا حَرَاماً وَ أَعْتَقَ كُلَّ مَمْلُوكٍ لَهُ وَ حَلَفَ بِالْأَيْمَانِ أَنْ لَا يَمَسَّهَا أَبَداً فَمَاتَتْ عَمَّتُهُ فَوَرِثَ الْجَارِيَةَ أَ عَلَيْهِ جُنَاحٌ أَنْ يَطَأَهَا فَقَالَ إِنَّمَا حَلَفَ عَلَى الْحَرَامِ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ رَحِمَهُ فَوَرَّثَهُ إِيَّاهَا لِمَا عَلِمَ مِنْ عِفَّتِهِ.[[5]](#footnote-5)

انما حلف علی الحرام امکان دارد به این معنا باشد که حلفی حرام را که حلف به عتاق بوده است، انجام گرفته و در نتیجه حلف به حرام نافذ نبوده و عمل به آن لازم نیست. مطابق این معنا، اعتق کل مملوک به صورت مشروط معنا شده و به معنای حلف به عتاق می باشد و حلف بالایمان نیز به معنای ایمان متعارف بوده که حلف به عتاق یکی از مصادیق متعارف حلف در آن زمان بوده است.

اما دقت در روایت معنای دیگری از انما حلف علی الحرام را نیز به ذهن منتقل می کند. در این روایت بالحرام استعمال نشده که تنها ظهور در این معنا داشته باشد، بلکه علی الحرام وجود دارد که با معنای دومی نیز سازگار است. راوی در این روایت قسم خورده است که هیچ گاه این کنیز را مسّ نکند ولی انگیزه اصلی او از چنین قسمی مقیّد و برای فرار از مسّ حرام بوده است. حاج آقا به این روایت در بحث انشاء مطلق و انگیزه مقیّد اشاره می کردند. گاه شخصی به یک انگیزه خاص، حلف مطلقی را انجام می دهد زیرا؛ تصور به وجود آمدن حالتی جدید را ندارد. مثلا در این روایت، به ذهن سائل خطور نمی کرده است که امکان دارد با فوت عمه، این کنیز به او برسد به همین خاطر حلف را به صورت مطلق انجام می دهد در حالی که انگیزه او مقید است. امام علیه السلام انگیزه شخص از حلف را مقیّد انشاء دانسته و می فرماید: انما حلف علی الحرام . او بر ترک مسّ حرام قسم خورده بود. در این ناحیه هم می توان گفت حلف او در بیش از انگیزه اطلاق ندارد و می توان گفت انگیزه شرعا مقیّد، انشاء است.

# اختصاص حدیث رفع به شبهات وجوبیه

صاحب وسائل در تمسک به حدیث رفع برای اثبات برائت مناقشه کرده و آن را مختص به شبهات وجوبیه می داند که به نظر این مناقشه وارد باشد. ایشان در وسائل می نویسد: أَقُولُ: هَذَا مَخْصُوصٌ بِالْوُجُوبِ وَ أَنَّهُ لَا يَجِبُ الِاحْتِيَاطُ بِمُجَرَّدِ احْتِمَالِ الْوُجُوبِ بِخِلَافِ الشَّكِّ فِي التَّحْرِيمِ فَيَجِبُ الِاحْتِيَاطُ وَ لَوْ وَجَبَ الِاحْتِيَاطُ فِي الْمَقَامَيْنِ لَزِمَ تَكْلِيفُ مَا لَا يُطَاقُ[[6]](#footnote-6) ایشان بعد از مطرح کردن مباحثی می فرمایند: وَ قَوْلُهُ مَوْضُوعٌ قَرِينَةٌ ظَاهِرَةٌ عَلَى إِرَادَةِ الشَّكِّ فِي وُجُوبِ فِعْلٍ وُجُودِيٍّ لَا فِي تَحْرِيمِهِ مُضَافاً إِلَى النَّصِّ فِي الْمَقَامَيْنِ.[[7]](#footnote-7)

بنا بر آنچه ما نیز در معنای موضوع گفتیم، موضوع در فقره ما لا یعلمون چون ظهور در قبل از عمل دارد، به معنای برداشتن وجوب است و به افعال تعلق می گیرد نه احکام. مطابق این تفسیر، اراده اعم از فعل و ترک از متعلق وجوب، خلاف ظاهر است. زیرا؛ واجب نشدن فعلی که علم به آن وجود ندارد، برداشتن امری وجودی است نه برداشتن وجوب ترک حرام که امری عدمی است. به نظر می رسد؛ و قَوْلُهُ مَوْضُوعٌ قَرِينَةٌ ظَاهِرَةٌ عَلَى إِرَادَةِ الشَّكِّ فِي وُجُوبِ فِعْلٍ وُجُودِيٍّ. اشاره به همین مطلبی باشد که بیان شد.

به نظر این اشکال وارد بوده و شبهه ای قوی است که جواب محکمی به آن به ذهن نمی رسد.

# سایر مباحث مطرح در حدیث رفع

باید مطابق تفسیری که از حدیث رفع ارائه شد، مباحث مختلف این حدیث را پی گرفته شود. به نظر ما مراد از لا یعلمون در حدیث رفع، عمل پیش از انجام بوده و متعلّق رفع نفس فعل است نه وجوب و حرمت. از ناحیه وجوب تکلیفی و وضعی نیز ظاهرا تفاوتی وجود نداشته و حدیث رفع شامل هر دوست. زیرا؛ اختصاص ما لا یعلمون به رفع مؤاخذه به نظر صحیح نبوده و رفع ما لا یعلمون به این معنا است که فعلی که علم به آن وجود ندارد، بر عهده مکلّف نمی آید. به نظر می رسد؛ همانگونه که وجوب تکلیفی به عهده می آید، وجوب وضعی نیز به عهده آمده و صلاحیت رفع و وضع دارد.

در تفسیر مشهور، مراد از ما لا یعلمون حکم دانسته شده و نتایج مختلفی بر این معنا متفرع شده است. اما مطابق تفسیر ما از حدیث رفع، باید تمام مباحثی که در کلمات بدان اشاره شده بررسی شود تا دید کدام یک از مباحث صلاحیت طرح شدن حتی مطابق تفسیر ما را نیز دارند.

## شمول حدیث رفع نسبت به احکام وضعی

همانگونه که بیان شد، حدیث رفع هم وجوب تکلیفی را رفع کرده و هم رافع وجوب وضعی است زیرا؛ حکم وضعی نیز صلاحیت رفع و وضع داشته و رفع به آن صدق می کند. در برخی از استعمالات وضع، وضع عنه الخراج به کار رفته که به معنای برداشته شدن خراج بوده و مراد از آن علاوه بر نفی وجوب تکلیفی پرداخت خراج ، نفی مشغولیت ذمه نیز می باشد. استعمال رفع و وضع در زکات، حج، نذر و مانند این موارد که حکمی وضعی نیز دارند، شامل رفع وجوب وضعی و مشغولیت ذمه نیز می باشد. در نتیجه حدیث رفع احکام وضعی را شامل بوده و اختصاصی به رفع احکام تکلیفی ندارد. بله احکام وضعی اقسامی دارد و حدیث رفع نمی تواند شامل تمام اقسام حدیث رفع باشد. حاج آقا در ذیل حدیث رفع قلم در کتاب الاجاره اقسام حکم وضعی را بیان کرده و احکامی که صلاحیت رفع را دارند، بیان نموده اند. ایشان در بحث وجوب خمس معدن بر صبی کتاب الخمس نیز این مطلب را با تفصیل بیشتر بیان کرده و بنده با توجه به مطالب ایشان در کتاب الاجاره، بیانات ایشان را به صورت منظم جمع آوری کرده ام.

# تعابیر مختلف حدیث رفع

بیان شد؛ حدیث رفع به صورت های متفاوت وارد شده و تعداد فقرات آن در نقل های مختلف، متفاوت است. برخی از نقل ها مشتمل بر سه فقره، برخی چهار فقره و دو نقل شش فقره و چند نقل نیز شامل نه فقره است. در جلسات گذشته 11 نقل از حدیث رفع را مرور کردیم و در این جلسه ادامه این نقل ها را بیان می کنیم.

## حدیث رفع مشتمل بر نه فقره

نقل های حدیث رفع که شامل نه فقره است را در ذیل بیان می کنیم.

12. صحیحه حریز: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي‏ تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَة[[8]](#footnote-8)

این روایت در توحید و خصال وارد شده و تنها در خصال ما لا یعلمون بر ما لا یطیقون مقدم بیان شده است.

13. روایت تحف العقول: وَ قَالَ ص‏ رُفِعَ‏ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ‏ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ وَ لَا لِسَانٍ‏[[9]](#footnote-9)

14. مرفوعه محمد بن احمد نهدی: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِ‏ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ الطِّيَرَةُ وَ الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ[[10]](#footnote-10)

15. مرسله فقیه: وَ قَالَ النَّبِيُّ ص‏ وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي‏ تِسْعَةُ أَشْيَاءَ السَّهْوُ وَ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ الطِّيَرَةُ وَ الْحَسَدُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقِ الْإِنْسَانُ بِشَفَة[[11]](#footnote-11)

در نقل کافی و فقیه وضع آمده اما در نقل تحف و خصال و توحید، رفع وارد شده است. در هیچ یک از نقل ها به جز این نقل صدوق، سهو وارد نشده و احتمال اشتباه شیخ صدوق در اضافه کردن این فقره وجود دارد. در این نقل ما اضطرو الیه وجود ندارد. اعتماد به حافظه گاه موجب بروز چنین اشتباهاتی می گردد به خصوص که در بسیاری از موارد، خطا، نسیان و سهو کنار هم قرار گرفته و وجود سهو در کنار این دو مورد در ذهن تقویت می شود. در نتیجه چون در هیچ از نقل های حدیث رفع، السهو وجود نداشته و در این نقل شیخ صدوق نیز احتمال اشتباه قوت دارد، نمی توان سهو را مرفوع دانست. بله در روایت فقه الرصا که هشت فقره ای سهو وجود دارد. فقه الرضا از کتاب هایی است که مرحوم صدوق به آن عنایت داشته و کتاب های فقه مأثور هدایه و مقنع و شرایع علی بن بابویه با فقه الرضا ارتباط ویژه ای دارند. البته روایت فقه الرضا با مرسله فقیه متفاوت است اما این احتمال وجود دارد که ورود سهو در نقل فقه الرضا منشأ اشتباه صدوق در اضافه کردن سهو به حدیث رفع، نه فقره ای باشد.

16. وَ أَرْوِي‏ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَسْقَطَ عَنِ الْمُؤْمِنِ مَا لَا يَعْلَمُ وَ مَا لَا يَتَعَمَّدُ وَ النِّسْيَانَ وَ السَّهْوَ وَ الْغَلَطَ وَ مَا اسْتُكْرِهَ عَلَيْهِ وَ مَا اتَّقَى فِيهِ وَ مَا لَا يُطِيقُ أَقُولُ ذَلِكَ‏ [[12]](#footnote-12)در صفحه 385 یک فقره دیگر نیز وارد شده که به ضمیمه این روایت نه فقره می گردد. وَ نَرْوِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص‏ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَفَا عَنْ أُمَّتِي وَسَاوِسَ الصُّدُور.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏6 ؛ ص445 [↑](#footnote-ref-1)
2. النوادر(للأشعري) ؛ ص73 رقم 152 [↑](#footnote-ref-2)
3. همان؛ رقم 153 [↑](#footnote-ref-3)
4. النوادر(للأشعري) ؛ ص75 رقم 161 [↑](#footnote-ref-4)
5. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏8 ؛ ص301 [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 163 [↑](#footnote-ref-6)
7. همان؛ ص: 164 [↑](#footnote-ref-7)
8. التوحيد (للصدوق) ؛ ص353 رقم 24 و الخصال، ج‏2، ص: 417 رقم 9 [↑](#footnote-ref-8)
9. تحف العقول ؛ النص ؛ ص50 [↑](#footnote-ref-9)
10. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 463 [↑](#footnote-ref-10)
11. من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص: 59 [↑](#footnote-ref-11)
12. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: 386 [↑](#footnote-ref-12)